

انسان کامل از دیدگاه شهید مطهری و علامه طباطبائی

ajavad.m@chmail.ir

جواد اکبری مطلق / استادیار دانشگاه پیام نور

m.fanoodi1389@yahoo.com

مرضیه فنودی / کارشناس ارشد معارف اسلامی دانشگاه کاشان

پذیرش: ۹۶/۲/۶

دریافت: ۹۵/۶/۱۱

چکیده

کمال‌طلبی را می‌توان هدف نهایی انسان دانست، گرچه در تعیین مصداق، ممکن است خطاهایی صورت پذیرد. با توجه به اینکه میل به کمال ذاتی انسان است، اندیشمندان در طول تاریخ، ویژگی‌هایی برای انسان کامل ذکر کرده‌اند. این تحقیق درصدد تبیین و تطبیق دیدگاه علامه طباطبائی و شهید مطهری در خصوص انسان کامل است. روش پژوهش توصیفی بوده و با توجه به بررسی تطبیقی نظرات، از تحلیل محتوا استفاده شده است.

یافته‌ها حکایت از این دارد که انسان کامل انسانی دارای ارزش‌هایی مانند: عبادت، خدمت به خلق و آزادی است که همه در او به صورت هماهنگ رشد کرده و رشد هرکدام از این ارزش‌ها به حد اعلای رسیده است. در فرایند تحقیق، آنچه به دست آمده هماهنگی و هماوایی بین نظرات این دو اندیشمند در زمینه انسان کامل است، گرچه در تعیین مصداق «انسان کامل»، امکان شناخت و نوع نگاه به او، اختلاف نظر است.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، علامه طباطبائی، مرتضی مطهری، انسان‌شناسی، انسان، روح، کمال، حیات طیبه.

مقدمه

عنوان انجام گرفته است. آنچه تاکنون در این تحقیقات پیگیری شده بیشتر از نگاه عرفانی یا فلسفی بوده است. این تحقیق با بررسی تطبیقی دیدگاه علامه طباطبائی و شهید مطهری، با نگاه قرآنی به بررسی نمونه‌های عینی انسان کامل پرداخته است.

سؤال اصلی این تحقیق از بیان ویژگی‌های انسان کامل از منظر شهید مطهری و علامه طباطبائی است. سؤالات فرعی آن از سایر مباحث مرتبط آن مانند انسان کامل، امکان شناخت انسان کامل، راه‌های شناخت وی، و شرایط کمال است.

غیب مطلق، جبروت یا عالم مجردات صرف، ملکوت یا عالم مثال، ناسوت یا عالم ماده، مرتبه جامعه یا عالم انسان (انسان کامل) است. انسان قرآنی انسانی است که از حیوانیت به درآمده و از عبودیت مقصودی جز رضای خدا ندارد. اوج این عبودیت «انسان کامل» است که همان قطب‌نمای عالم امکان بوده، مظهر اتم اسمای حسنای الهی و آیینۀ تمام‌نمای خداست. در ادامه، به راه‌های شناخت انسان کامل و بیان نظر شهید مطهری و علامه طباطبائی درباره انسان کامل اشاره خواهد شد.

گرایش به انسان کامل

آدمی در طول تاریخ، همواره در جست‌وجوی انسان کامل بوده است. ریشه این جست‌وجو چه بوده است؟ پاسخ این است که اولاً، میل به کمال، که در ذات آدمی نهفته است و انسان را به سوی کمال می‌کشاند، او را به جست‌وجوی انسان برین کشانده است تا در وجود او، کمال خود را ملاحظه کند. ثانیاً، دوری از نقص و حقارت و پرهیز از ضعف و زبونی، که به گفته بعضی از روان‌شناسان همچون آل‌فرد ادلر از نیازهای اساسی آدمی

یکی از اصول و مبانی هر جهان‌بینی و یکی از محورهای اساسی اندیشه بشری مباحث مربوط به انسان است. در انسان، ابعاد و جنبه‌های گوناگونی، نظیر مفهوم انسان، انسان‌شناسی، آفرینش انسان، استعدادها و توانایی‌های انسان، جایگاه انسان در نظام هستی، و رابطه انسان با خدا وجود دارد که مطمح نظر دانشمندان قرار گرفته است. در مقاله «انسان کامل در اندیشه مطهر» (حاجی صادقی، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳) آمده است: افراد بشر به‌رغم اختلاف‌ها و تفاوت‌های بینشی و گرایشی، همه خواهان کمال و خوشبختی هستند؛ چنان‌که تمام مکاتب و ایدئولوژی‌ها مدعی تأمین سعادت و تعالی پیروان خود بوده، یگانه راه رسیدن به قلۀ خوشبختی و کمال را پیروی از دستورالعمل‌ها و راهنمایی‌های خود می‌دانند. پس در اصل مطلوبیت و ارزش بودن کمال، اختلافی نیست؛ اختلاف اساسی در چیستی سعادت و کمال حقیقی است. انسان کامل دارای چه شاخصه‌هایی است؟ شناخت انسان کامل از دیدگاه اسلام از آن نظر بر ما مسلمان‌ها واجب است که حکم الگو و سرمشق را دارد.

شهید مطهری به عنوان اسلام‌شناس آگاه به زمان، دیدگاه‌های اسلام را از زوایای گوناگون درباره انسان تبیین و تفسیر کرده است. یکی از آن مباحث که استاد شهید آن را توضیح داده، معرفی انسان کامل است.

علامه طباطبائی از منظر نویسنده مقاله «ساحت‌های وجودی انسان از دیدگاه علامه طباطبائی» (موسوی مقدم و علیزمانی، ۱۳۹۰)، فیلسوفی اسلامی معاصر است که با سبک فلسفی «حکمت متعالیه»، یعنی استدلال و برهان مستند و مؤید به سنت، وحی و کشف و شهود عرفانی، مناسب‌ترین گزینه برای بیان ویژگی‌های انسان کامل است. در زمینه «انسان کامل» برخی پژوهش‌ها تحت همین

اما اگر انسان را مشتق از «نسیان» بدانیم، وجه تسمیه‌اش بنابر قول ابن عباس، آن است که آدمی عهد خود با خدا را به فراموشی سپرده است: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ» (طه: ۱۱۵) (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۳۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۴).

در صورتی که انسان از واژه «ایناس» مشتق شده باشد، وجه تسمیه‌اش عبارت است از: دسترسی او به اشیای گوناگون از طریق علم و احساس و چشم‌ها. و اگر از کلمه «نؤس» اشتقاق یافته باشد، وجه تسمیه‌اش تحرک شدید و جنب و جوش فراوان در کارهای بزرگ است (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲).

در برخی منابع عرفانی، وجه تسمیه انسان این‌گونه آمده که انسان یا به سبب آنکه نشئه‌اش مشتمل بر همه مراتب و حقایق عالم است انسان نامیده شده؛ زیرا در این صورت، اگر از «انس» مشتق شده باشد بدین معناست که او مظهر اسما و حقایق است، و اسماء و حقایق با وی مأنوس‌اند و نشئه‌های جسمانی، مثالی و روحانی در او محصور است. اما اگر انسان را مشتق از «نسیان» بدانیم، وجه تسمیه‌اش آن است که آدمی عهد خود با خدا را به فراموشی سپرده است یا نام‌گذاری وی به انسان، برگرفته از «انسان العین» (مردمک چشم) است؛ بدین معنا که به حکم قرب فرایض، انسان برای خداوند به منزله مردمک چشم برای چشم است؛ یعنی خداوند به وسیله انسان (انسان کامل) به عالم نظر می‌کند؛ چنان‌که چشم به وسیله مردمک می‌بیند (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۳۴۸-۳۵۰؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۴۸۱-۴۸۲).

انسان قرآنی

سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می‌شود و به سوی انسانیت کمال می‌یابد. بدین سان، انسان در آغاز وجود

است، انسان را بر آن داشته تا در جست‌وجوی کاملی که خالی از نقص‌ها و ضعف‌هاست، برآید. همین میل به کمال و پرهیز از ضعف و نقص، آدمی را بر آن داشته است تا در جست‌وجوی الگو برآید (نصری، ۱۳۷۶، ص ۴).

مفهوم «انسان»

واژه «انسان» یا از ریشه «ا - ن - س» مشتق شده (مصطفوی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۶۱) که در این صورت، وزن آن «فعلان» و جمع آن نیز «أناسی» است، یا از ریشه «ن - س - ی» و در اصل «نسیان» (بر وزن افعالن) بوده که یای آن به خاطر فراوانی استعمال، حذف شده و بر وزن «افعان» آمده است. شاهد این رأی آن است که «أنسیان» به اتفاق همگان، اسم مصغر انسان است، و چون در تصغیر، حروف اصلی هر کلمه بازمی‌گردد نتیجه این می‌شود که حروف اصلی انسان، «نون، سین و یاء» و ریشه این کلمه، «نسیان» است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۳۱).

دو کلمه «ایناس» و «نؤس» را نیز مبدأ اشتقاق انسان دانسته‌اند که واژه نخست به معنای «ادراک و علم و احساس»، و دومی به معنای «تحرک» است (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲).

چنانچه واژه «انسان» را مشتق از «انس» بدانیم، وجه تسمیه‌اش آن است که رونق، زیبایی و الفت در زمین، تنها با وجود او حاصل می‌شود. یا آنکه حیات انسان بدون انس با دیگران تأمین نمی‌گردد، و از این رو گفته می‌شود: انسان مدنی بالطبع است. یا بدان‌روی انسانش خوانده‌اند که با هر چه مرتبط باشد انس و الفت می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۴). یا اینکه همواره با دو انس همراه است: انس روحانی با حق و انس جسمانی با خلق. یا بدان سبب که دو پیوند در او نهاده شده است: یکی با دنیا و دیگری با آخرت (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲).

است که می‌شنوند آنچه را که در دنیا قدرت شنیدنش را نداشتند» (انعام: ۲۵-۲۷؛ سجده: ۱۲).

در کلام خدای تعالی، مکرر مؤمنان به حیات و شنوایی، و کفار به مردگی و کفری وصف شده‌اند (انعام: ۱۲۳؛ نمل: ۸۱). بیشتر مفسران هم این‌گونه اوصاف را حمل بر تشبیه و کنایه کرده‌اند، لیکن برای این‌گونه اوصاف، معنایی از حقیقت نیز هست.

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه به زودی در عالم آخرت، خدای تعالی حقیقت را به کفار و مشرکان فهمانیده، دعوت خود را به گوششان فروخواهد خواند، همان‌گونه که در دنیا به مؤمنان فهمانید و شنوانید. بنابراین، انسان - چه مؤمن و چه کافر - ناگزیر است از فهمیدن حق در دنیا یا در آخرت (طباطبائی، ج ۷، ص ۹۵-۹۶). متنها مشکل کفار این است که در دنیا، چون به حق عمل نمی‌کنند، بدترین جنبندگان و کر و لالهایی هستند که تعقل نمی‌کنند: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ...﴾ (انفال: ۲۲). خداوند از این گروه، نعمت شنوایی و قبول را بکلی سلب کرد؛ زیرا در ایشان خیری سراغ نداشت. قطعاً اگر خیری می‌داشتند خداوند از آن خبر می‌داشت، و چون چنین خیری را در ایشان ندید موفق به شنیدن و پذیرفتنشان نکرد. و اگر با این حال، نعمت شنوایی را به ایشان ارزانی می‌داشت، از این نعمت استفاده نمی‌کردند، و باز دعوت حق را نمی‌شنیدند و قبول نمی‌کردند، بلکه از آن روی برتافته، اعراض می‌کردند (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۹، ص ۱۰-۵۳). بدین‌روی، در سوره مبارکه «انفال» به این مطلب تصریح نموده است که آنان پس از هر بار عهد و پیمان بستن، باز نقض عهد می‌کردند: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾ (انفال: ۵۵-۵۶). بنابراین،

خویش، جسمی مادی است؛ با حرکت تکاملی جوهری، به روح یا جوهر روحانی تبدیل می‌شود. «روح» گرچه به جسم و بدن تعلق دارد، اما جسم و بدن را تحت امر خود دارد. حیوانیت انسان نیز به منزله لانه و آشیانه‌ای است که انسانیت او در آن «رشد» یافته، متکامل می‌شود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۶-۲۷). در توضیح این امر، باید گفت: حکمای اسلامی با پذیرش حرکت جوهری نفس، قایل هستند که مبدأ تکوین نفس، ماده جسمانی بوده و پیش از آنکه به عنوان نفس ناطقه انسانی به تدبیر بدن انسانی اشتغال یابد، مراحل عنصری، جمادی، نباتی و حیوانی را سپری می‌کند و از طریق استکمال، به مرتبه عقل منفعل، عقل بالفعل و عقل فعال نایل می‌شود. بدین صورت، مشکلی ندارد که نفس، هم متصف به مادیت شود و هم تجرد؛ زیرا نفس هویتی است که از نشئه‌های وجودی متعددی برخوردار است و از این‌رو، ممکن است برحسب برخی از این نشئه‌ها، مجرد و بر حسب برخی دیگر، مادی باشد؛ زیرا موجود واحد در طی مراحل استکمال خود، تحول جوهری یافته و از جسمانیت به مرتبه عقل مجرد می‌رسد، و این چیزی جز «حرکت اشتدادی جوهری» نیست (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۳۴۶-۳۴۷). اگر انسانی این حرکت جوهری را نداشته باشد، مرداری خواهد بود بین زندگان که قرآن می‌فرماید: «اینان به منزله مرده‌اند؛ شعور ندارند و دارای گوش شنوا نیستند تا دعوت دعوت‌کننده‌ای را، که پیغمبر خداست، شنیده، معنای دعوت دینی را بفهمند. این هیكل‌ها، که از مردم به چشم تو می‌خورد، دو جور است: یکی زنده و شنوا که البته چنین کسانی دعوت تو را اجابت می‌کنند، و یکی مردگانی ناشنوا که به ظاهر در صورت زندگانند، و این طایفه شنوایی‌شان موقوف بر آن است که خداوند پس از مر مبعوثشان کند، و به زودی خواهد کرد. آن وقت

این گروه به خاطر کفری که دارند ایمان نمی‌آورند، و ایمان نیاوردن از کفر ناشی نمی‌شود، مگر بعد از آنکه کفر در دل رسوخ کرده باشد؛ چنان‌که دیگر امید برطرف شدن آن قطع شده باشد. بنابراین، کسی که وضعش چنین است - آنهایی که استوار در کفرند - دیگر نباید انتظار داشت که ایمان در دلشان راه یابد؛ زیرا کفر و ایمان ضد یکدیگرند (همان، ج ۹، ص ۱۴۵-۱۴۸). علت اصلی که این اشخاص ایمان نمی‌آورند عدم اعتقاد به آخرت است؛ زیرا طبع انسانی را غیر از ترس از عذاب الیم و مؤاخذه شدید و یقین به وقوع آن، چیزی از ارتکاب عمل زشت باز نمی‌دارد. صرف مذمت جلوگیری او نمی‌شود؛ زیرا مذمت تا وقتی است که عمل عمومی نشده باشد، ولی وقتی عمومی و رسم شد دیگر زشت به‌شمار نمی‌آید. این ایمان به آخرت و یقین به وقوع حساب و جزای آن است که اعمال انسان را قوام می‌بخشد و هیچ چیز دیگری این اثر را ندارد؛ حتی توحید هم که تمام معارف به آن منتهی می‌شود، چنین اثری ندارد. خداوند هم در قرآن کریم، گمراهی را به خاطر فراموشی روز حساب دانسته، می‌فرماید: «از هوای نفس پیروی نکنید که سبب گمراهی می‌گردد. کسانی که به خاطر فراموشی روز حساب گمراه می‌شوند عذاب شدیدی خواهند داشت». پس به حکم این آیه، ایمان نداشتن به آخرت و استخفاف امر حساب و جزا ریشه تمامی گناهان و موجب آن است، و در مقابل، ایمان به آخرت منشأ همه کارهای نیک و منبع همه خیرات و برکات است. پس هر صفت ناپسند و هر ننگی که به پیشانی آدمی می‌خورد از ناحیه فراموش کردن آخرت است؛ همچنان‌که هر مثل حسن و صفت پسندیده که آدمی به خود می‌گیرد از ناحیه یاد آخرت است (همان، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۵).

شهید مطهری موقعیت ویژه انسان در مقایسه با دیگر

پدیده‌ها را این‌گونه بیان می‌کند:

قرآن کریم به‌طور کلی، برای انسان در مقابل همه اشیای عالم، یک حساب جداگانه باز کرده است. انسان حسابی دارد جداگانه و مستقل. این تعبیر قرآن مجید را ببینید که می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳)؛ ما نشانه‌های خود را در آفاق، یعنی در عالم طبیعت و در نفوس خود مردم ارائه می‌دهیم. اینجا را با یک بیان جداگانه و حساب جداگانه‌ای بیان کرده است و همین آیه سبب شده است که در ادبیات ما، اصطلاح «آفاق» و «انفس» راه پیدا کند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۴۵). علامه طباطبائی هم در مقایسه انسان با سایر موجودات، تلاش برای اتصال به منبع اصلی کمالات را شرط دانسته، می‌نویسد: همه موجودات به سوی خدا در حرکت‌اند. انسان، به‌منزله گل سرسبد این کاروان، اگر می‌خواهد به مقصد برسد، باید با توجه به مقصد و هدف، معرفت لازم را کسب کرده، به اندازه لازم، توشه راه فراهم نماید. اگر انسان در این سفر الهی، از هدف غافل شود، یا معرفت لازم را کسب نکند، یا خود را مصروف امور زاید و غیرلازم، از جمله توجه و اشتغال به خود طریق سازد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. به همین خاطر، اولیای الهی جز رضای خدا، هیچ مطلوب و مقصودی ندارند. آنان با فنا شدن در حق تعالی، به جاودانگی و بقا بازمی‌یابند؛ زیرا آنچه نزد خداست باقی، و آنچه نزد ماسواست فانی و زوال‌پذیر است (طباطبائی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶-۱۰۷ و ۱۲۷؛ محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳-۸۱).

به عقیده علامه، انسان اگر به منبع اصلی همه کمالات، عزت‌ها و کرامت‌ها روی آورد، هرگز به پستی تن نخواهد

صفات و آیات او هستند. انسان کامل انسانی است که وجودش «بیت‌الله» است. انسانی است که طبع و غریزه‌اش، به طور کامل، در اختیار فطرتش قرار دارد؛ یعنی امام او عقل و فطرت است، نه غریزه و طبیعت (آزادیان، ۱۳۸۵، ص ۱۴۴؛ موسوی‌مقدم و علیزمانی، ۱۳۹۰).

البته به اصطلاح «انسان کامل» در قرآن تصریح نشده، ولی معنا و مفهوم آن را از آیاتی که به خلیفه‌الله، امام، مطهر، مخلص، مهتدی، صدیق، صالح، مقرب، مصطفی، مجتبی، ولی‌الله، رسول، نبی، صاحبان نفس مطمئنه و عبودیت تامه مربوط است، می‌توان برداشت کرد. افزون بر این، چون انسان کامل در همه اوصاف کمال سرآمد همه است، می‌توان همه آیاتی را که به فضایل و کمالات انسانی اشاره دارد به انسان کامل مرتبط دانست، بلکه از آن‌رو که انسان کامل خود، قرآن ناطق و قرآن خلق وی است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۳۶۲)؛ زیرا مصداق اتم قرآن چیزی جز انسان کامل نیست. بنابراین، می‌توان همه قرآن را وجود کتبی انسان کامل، و سوره‌ها و آیات آن را مدارج و معارف وی معرفی کرد.

انسان کامل گرچه به اعتبار پایین‌ترین نشئه و نازل‌ترین مرتبه وجودی‌اش، خود را به فرمان خدا مانند سایر انسان‌ها، «بشر» معرفی می‌کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (کهف: ۱۱۰) و می‌گوید: من از غیب بی‌اطلاعم و از این‌رو، از بسیاری خیرات بی‌بهره‌ام و برایم پیشامدهای ناگوار رخ می‌دهد: ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (اعراف: ۱۸۸) و از فرجام خویش و دیگران بی‌خبرم: ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا يَكُمُ﴾ (احقاف: ۹) و به اقتضای زندگی عالم مادی، از دیگر موجودات استفاده کرده، مانند دیگران در بازارها راه می‌رود و نیازمند خوردن و آشامیدن است: ﴿يَا كُلُّ الطَّعَامِ وَ يَمُشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ (فرقان: ۷)، ولی وی را به لحاظ

داد، بلکه در سایه قرب به منبع اصلی عزت و کرامت، به غنای نفسانی و هیبت ربانی نایل خواهد آمد. انسان موحد نمی‌تواند به غیر خدا قناعت کند؛ زیرا می‌داند که اگر انسان کرامت، بقا، قدرت و قوت می‌طلبد و اگر پشتوانه اتکاپذیر می‌جوید، تنها در سایه قرب به خدا ممکن است. در نتیجه، مؤمن واقعی تنها خدا را می‌طلبد، و هر چیز دیگر را نیز برای تقرب به خدا می‌خواهد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ ج ۱۱، ص ۱۷۴-۱۷۸؛ محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳-۸۱).

انسان کامل

علامه طباطبائی و شهید مطهری «انسان کامل» را قطب‌نمای عالم امکان دانسته‌اند؛ می‌گویند: باید تمام تلاش انسان صبغه الهی داشته باشد. شهید مطهری می‌گوید: انسان کامل، که از او با القابی همچون «کون جامع»، «قطب عالم»، «جام جهان‌نما»، «خلیفه»، «امام»، «اکسیر اعظم»، «خضر»، «کامل»، «دانا»، «بالغ» و مانند آن نیز تعبیر می‌شود، اصطلاحی است عرفانی و بر کسی که مظهر اتم اسمای حسنی الهی و آیینۀ تمام‌نمای خداست، اطلاق می‌گردد (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵-۶؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۰۵).

انسان کامل، تجلی توحید و قطب‌نمای آن است؛ یعنی در نگرش، کنش و منش، تجلی حق و توحید است. علامه طباطبائی چنین انسانی را «انسان فطری یا معنوی» می‌نامد؛ می‌گوید: انسان کامل، فقط خدا را می‌بیند؛ یعنی هم در افعال و هم در ملکات، صبغه الهی دارد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۶۳-۶۷).

این انسان در نظامی زندگی می‌کند که کثرت هستی تجلی وحدت مطلق است؛ یعنی کثرتی وجود ندارد. هرچه هست، همان ذات حق است و بس، و مابقی اسما،

در احادیث اسلامی آمده است که امام علی علیه السلام و امامان بعدی همان میزان‌های سنجش اعمال هستند (مجلسی، ۱۳۷۹ق، ج ۷، ص ۵۱ و ۲۵۵)؛ یعنی اعمال انسان‌ها را نسبت به الگویی همچون علی علیه السلام می‌سنجند، و عمل هر اندازه به اعمال آنها شباهت بیشتری داشته باشد، ارزش بیشتری دارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۰۱). چنین انسانی جلوه حضرت حق و مظهر اسمای خداوند است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۳). در این درجه کمال است که شخص «امانت بزر خدا» خواهد بود که فرشتگان از پذیرش آن امتناع کردند. در برخی از احادیث (بحرانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۶-۲۰۸؛ کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۴۱۳؛ مجلسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲۳، ص ۲۷۵؛ حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۴۶۰)، منظور از این «امانت» قبول ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان‌ش معرفی شده که گویای یکی از شعاع‌های ولایت الهی است. همه نعمت‌های الهی، حتی وجود انسان، امانت است، ولی امانت اساسی همان قابلیت تکامل و ولایت الهی است و ولایت پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام از شعاع‌های آن شمرده می‌شود. در حقیقت، قابلیت تکامل آن قدر مهم است که قرآن از آن به عنوان «امانت» یاد می‌کند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۷۳-۷۴).

خلاصه کلام اینکه دنیای انسان از نظر اسلام، تلاش برای رسیدن به قرب الهی است. هر قدر در این جهت بیشتر تلاش کند کامل‌تر خواهد بود، تا جایی که می‌تواند معیار سنجش دیگران باشد. بنابراین، تمام حقیقت انسان را «عبادت» معنا می‌کنند. البته «عبادت» صرف نماز و روزه و مانند آن نیست، بلکه تمام کارها - حتی اعمال اجتماعی - که به قصد تقرب الهی انجام گیرد «عبادت» به‌شمار می‌آید. این نگرش است که هم به نیازهای مادی انسان

نشأت و اطوار وجودی دیگرش، مقامات و فضایی است (غفاری، ۱۴۱۶ق، ص ۳۳۸-۳۳۹؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۰۶).

راه‌های شناخت انسان کامل

شناخت انسان کامل از نظر اسلام، از دو راه میسر است: یک راه این است که ببینیم قرآن در درجه اول، و سنت در درجه دوم، انسان کامل را - اگرچه در قرآن و سنت تعبیر، «انسان کامل» نیست و تعبیر «مسلمان کامل» و «مؤمن کامل» است - چگونه توصیف کرده‌اند.

راه دوم شناخت انسان کامل این است که افرادی عینی را بشناسیم که مطمئن هستیم آنها آنچنان‌که اسلام و قرآن می‌خواهد، ساخته شده‌اند و وجود عینی انسان‌های کامل اسلامی هستند؛ زیرا انسان کامل اسلامی فقط یک انسان ایده‌آل و خیالی و ذهنی نیست که هیچ‌گاه در خارج وجود پیدا نکرده باشد؛ انسان کامل، هم در حد اعلا و هم در درجات پایین‌تر، در خارج وجود پیدا کرده است (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۳، ص ۹۶).

در هر حدی که شخصیت جامع حضرت علی علیه السلام را بشناسیم، انسان کامل اسلام را شناخته‌ایم و در هر حدی که انسان کامل را عملاً - نه اسماً و لفظاً - امام و پیشوای خود قرار دهیم، راه او را برویم، تابع و پیرو او باشیم و کوشش کنیم که خود را بر طبق این نمونه بسازیم، [در همان حد] شیعه این انسان کامل هستیم (همان، ج ۲۳، ص ۹۷).

پس با پیروی از انسان کامل، می‌توان در مسیر حیات طیبه گام برداشت، و هر چه به او نزدیک‌تر شویم به حیات طیبه نزدیک‌تر شده‌ایم. بنابراین، این انسان میزان سنجش اعمال و رفتار دیگران است که باید خود را با او بسنجند و وزن اعمال خویش را در ترازوی او ببابند.

می‌گویند. در جامعه طبقاتی هیچ وقت انسان درست و سالم وجود ندارد. بعضی دیگر بر مسئله «آزادی و آگاهی» انسان بیشتر تکیه کرده‌اند. از دیدگاه اینها، «انسان کامل» یعنی: انسان آزاد، انسان آگاه، انسان متعهد، انسان مسئول؛ و لازمه آزادی حالت پرخاشگری و عصیانگری است.

د. مکتب برخورداری: این مکتب به مکتب قدرت خیلی نزدیک است. این مکتب کمال انسانی را در برخورداری از مواهب خلقت دانسته، می‌گوید: برخورداری بیشتر یعنی: کمال بیشتر (همان، ج ۲۳، ص ۱۷۸).

شهید مطهری در هنگام سخن از کمال انسان، می‌گوید: کمال هر موجودی متناسب با وجود خود اوست؛ مثلاً، کمال فرشته غیر از کمال انسان است. سپس آیه‌ای از قرآن را، که این نظریه از آن برداشت شده است، بیان می‌کند: (تفاوت انسان (با فرشته و حیوان) به دلیل همان ترکیب ذاتش است، که در قرآن آمده است: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ (انسان: ۲)؛ ما انسان را از نطفه‌ای آفریدیم که در آن مخلوط‌های زیادی وجود دارد. مقصود این است که استعداد‌های زیادی به تعبیر امروز در ژن‌های او هست... (انسان را از) نطفه‌ای که مجموعی از «مشج‌ها»، یعنی استعداد‌های گوناگون و ترکیبات گوناگون است، خلق کردیم... بنابراین، از این بیان قرآن معلوم می‌شود که کمال انسان به دلیل همین (امشاج بودن)، با کمال فرشته فرق می‌کند (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۱).

«کمال‌خواهی» یک گرایش اصیل و مستقل و البته فطری و ذاتی است که همه افراد انسان واجد استعداد و قوه آن‌اند و انسانیت و کمال او به میزان فعلیت بخشیدن این استعداد است. انسان در بدو آفرینش، از نظر جسمی (مانند دیگر موجودات) فعلیت خاص خود را دارد، چشم دارد، گوش دارد؛ زبان دارد...؛ اما از نظر شخصیتی و انسانیت، در بدو تولد، هیچ‌گونه فعلیتی ندارد و تنها استعداد و توانمندی و ظرفیت‌های عظیم دارد. این استعدادها و ظرفیت‌ها جز با

توجه کرده تا بتوان حیات طبیعی او را مدیریت کرد، و هم از بعد معنوی غافل نشده است تا بتوان با مدیریت آن به حیات معقول رسید (جعفری، ۱۳۶۲، ص ۷). چون انسان با طبیعتی از خیر و شر آفریده شده ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۸-۷)، باید مدیریت حاکم باشد که موجبات رشد شخصیت انسانی را فراهم آورد (جعفری، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۹۷ و ۲۱۰).

انسان کامل در بیان شهید مطهری

شهید مطهری با توجه به درک روشن قرآن کریم درباره انسان، دیدگاه‌های افراطی و تفریطی درباره انسان را نقل می‌کند و آنها را بیشتر مانند کاریکاتور می‌داند تا تصویری کامل از انسان به دست دهد. شهید مطهری می‌گوید: هر صاحب مکتبی که مکتبی برای بشریت آورده است، نظریه‌ای درباره کمال انسان و انسان کامل دارد. به‌طور کلی، نظریات صاحبان مکاتب مختلف درباره انسان کامل، در چند نظریه اساسی خلاصه می‌شود:

الف. مکتب عقل‌گرایان: یعنی: نظر کسانی که به انسان بیشتر از زاویه عقل می‌نگرند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۱۶۵).

ب. مکتب عشق: همان «مکتب عرفان» است. برخلاف مکتب عقل، که مکتب حرکت نیست و مکتب فکر است، این مکتب مکتب حرکت است، اما حرکتی صعودی و عمودی، نه حرکت افقی (همان، ج ۲۳، ص ۱۶۷).

ج. مکتب معرفه‌النفس: این را می‌توان «مکتب معرفت» به معنای معرفه‌النفس هم نامید. از چند هزار سال پیش، در شرق آسیا، افکار و اندیشه‌های بلندی وجود داشته که محور همه کمالات انسان را خودشناسی دانسته است (همان، ج ۲۳، ص ۱۷۵-۱۷۶).

در دو سه قرن اخیر، یک سلسله مکتب‌های دیگر پیدا شده که بیشتر به جنبه‌های اجتماعی گرایش پیدا کرده‌اند، نه به جنبه‌های فردی. یکی انسان کامل را «انسان بی طبقه»

خالص گرداند، سبب رسیدن به لقای الهی می‌گردد. شهید مطهری بیان می‌کند:

انسان کامل به دست خود ساخته می‌شود و انسان، خودش دروازه معنویت است و از دروازه وجود خود، به عالم معنا پی برده است (همان، ج ۲۳، ص ۱۴۵). امام رضا (ع) می‌فرمایند: آنچه در عالم معناست از راه آنچه در درون انسان است شناخته می‌شود... کسانی توانسته‌اند انسان‌ها را نجات دهند که اول خودشان نجات پیدا کرده‌اند. نجات انسان‌ها یعنی: نجات از نفس اماره و از خود محدود، و انسان تا از خود محدود خویش نجات پیدا نکند هرگز از اسارت انسان‌های دیگر نجات پیدا نمی‌کند (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۸۳-۸۹).

به اعتقاد ایشان، انسان کاملی که به دست خود ساخته شده و از نفس اماره خویش نجات پیدا کرده است، می‌تواند انسان‌های دیگر را نیز نجات دهد و رهبر آنان باشد. پس اگر انسان ساخته شود جامعه‌ای ساخته می‌شود.

علامه طباطبائی هم انسان را دارای جوانب گوناگون دانسته، و حرکت خالصانه برای لقای الهی را لازم می‌داند. بدین‌روی، می‌فرماید: اساساً راه سلوک و رسیدن به کمال مطلق، مرکب از فعل و ترک است؛ زیرا عبادت حقیقی یک جنبه اثباتی دارد و یک جنبه سلبی. جنبه اثباتی عبادت این است که انسان تنها متوجه خداوند سبحان باشد. اما جنبه سلبی عبادت این است که انسان به غیر از خدا، به هیچ چیز دیگری، حتی به خودش نیز توجه نداشته باشد. چون وجود خداوند سبحان بدیهی‌تر از هر چیز دیگر است، درباره او، که وجود و حضور مطلق است، جهل و غیبت معنا ندارد. ازاین‌رو، از ناحیه خدای سبحان هیچ‌گونه غیبت و محدودیتی در کار نیست. غیبت و محدودیتی اگر هست، از ناحیه بندگان است. در واقع، غفلت از خدا و دل‌بستگی به غیر اوست که بینایی قلب

حرکت ارادی و آگاهانه و همراه با مشقت و جهاد خود انسان اشباع نمی‌گردد و به فعلیت نمی‌رسد.

هر موجودی خودش برای خودش به عنوان یک صفت انفکاک‌پذیر مطرح نیست... ولی انسان ممکن است انسانی باشد منهای انسانیت؛ زیرا چیزهایی که ما آنها را انسانیت انسان می‌دانیم، چیزهایی که به انسان شخصیت می‌دهد - نه آن چیزهایی که ملاک شخص انسان است - اولاً، یک سلسله چیزهایی نیست که با ساختمان مادی انسان درست شود؛ زیرا غیرمادی است. ثانیاً، آن چیزهایی که ملاک انسانیت انسان است و به انسان شخصیت و فضیلت می‌دهد و ملاک فضیلت انسانی انسان است به دست طبیعت و به دست هیچ‌کس ساخته نمی‌شود، فقط به دست خود انسان ساخته می‌شود (همان، ج ۲۳، ص ۷۱-۷۲).

شهید مطهری می‌گوید: انسان تنها موجودی است که خودش از خودش تفکیک‌پذیر است؛ یعنی ما نمی‌توانیم سنگی داشته باشیم که سنگ نباشد، یا گربه‌ای داشته باشیم فاقد گریگی، یا سگی داشته باشیم فاقد سگی؛ یا پلنگی فاقد پلنگی. هر پلنگی در دنیا آن خصلت‌هایی را که «پلنگی» می‌نامیم، دارد به سهم غریزه؛ ولی فقط این انسان است که انسان بودن خود را ندارد و باید تحصیل کند، و انسان بودن مربوط به جنبه‌های زیستی و بیولوژیکی نیست، انسانیت امری است ورای زیست‌شناسی (همان، ج ۲۳، ص ۱۴۶-۱۴۷).

ویژگی‌های انسان کامل از منظر علامه طباطبائی و

شهید مطهری

۱. خودسازی

شناخت انسان، آن هم شناخت عالم درون، مقدمه معرفت به عالم معناست. خودشناسی آن‌گاه که انسان را برای خدا

انسان را از بین می‌برد و مانع مشاهده جمال حق می‌شود. به همین سبب، عبادت حقیقی زمانی حاصل می‌شود که انسان به جنبه اثباتی و سلبی عبادت، هر دو توجه داشته باشد و بداند که رسیدن به لقاء الله تنها از مسیر ذکر خدا و بیرون کردن غیرخدا از قلب، و بیرون آمدن از غفلت می‌گذرد (طباطبائی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸-۱۲۱).

به اعتقاد ایشان، عبادت حقیقی، که همراه با حضور و پیراسته از غفلت است، موجب اخلاص می‌شود. انسان بر اثر اخلاص و انقطاع از ماسوای الله، قادر می‌شود به باطن و اسرار عالم راه یابد و به مراتب اعلای کمال برسد. هرچند اخلاص ناب و درک مقام مخلص، ویژه انبیاء و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است، اما هر انسانی این توان و استعداد را دارد که به واسطه عبادات خالصانه و کنار زدن حجاب‌های ظلمانی، با عالم نور ارتباط برقرار کند و به لقاء الله نایل شود. آیات و روایات مربوط به رؤیت، بهترین گواه بر این حقیقت است که انسان اگر خود را برای خدا خالص سازد، چشم دلش باز می‌شود و با جان و دل خدا را می‌یابد؛ زیرا خدا از هر چیز روشن‌تر، و مشهود همگان است؛ لیکن آنچه موجب می‌شود انسان از لقاء الله و دیدار جمال حق تعالی خود را محروم سازد، دل‌بستگی به غیر خداست. از این رو، اخلاص و دل‌بریدن از غیر خدا و فانی شدن در حق تعالی، تنها راهی است که انسان می‌تواند جمال یار را بی‌پرده ببیند (همان، ص ۲؛ محسنی، ۱۳۹۳، ص ۸۱-۱۰۳).

۲. قدرت روحی بالا

شهید مطهری «قدرت» را یک کمال و ارزش دانسته، با استناد به قول مولوی که می‌گوید:
وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟
طالب مردی چنینم کو به کو؟

مرد را کسی دانسته است که وقتی خشمش برانگیخته می‌شود و تبدیل به کانونی از آتش می‌گردد، دارای یک اراده قوی باشد و در مقابل این آتش بایستد. همچنین در غلیان شهوات، بتواند در مقابل شهوت خود قیام کند. «قدرت» آن است که انسان به کمک دیگران بشتابد. انسان هرچه مقتدرتر باشد، کینه و حسدش کمتر است و در واقع، غیبت و کینه و حسد و مانند آن نشانه ضعف انسان است. پس در مکتب اسلام، قدرت یک ارزش و یک کمال انسانی و یکی از خطوط چهره انسان کامل است. اسلام، انسان ضعیف را نمی‌پسندد: «إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ»؛ خدا از آدم‌های سست و ناتوان بدش می‌آید (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۲۷۲-۲۷۷).

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت: انسان کاملی که شهید مطهری با توجه به مکتب اسلام بیان می‌کند، کسی است که بر هوای نفس خویش غلبه یافته، با تسلط بر نفس اماره، درون خود را از عقده‌ها پاک کرده باشد و به قدرتی روحی برسد که بتواند فانی در ذات حق گردد.

علامه طباطبائی تشکیکی بودن مراتب کمال را پذیرفته و با توجه به اینکه خدای سبحان کامل مطلق است، کسب کمال را در گرو مراتب قرب الهی می‌داند. ایشان «مخلصین» را معدن اصلی کرامت بیان کرده، می‌گوید: هر قدر انسان خلوص و انقطاع از ماسوای الله داشته باشد، به همان اندازه توجهش به خداوند و فنایش در حق تعالی بیشتر می‌شود. مخلصین بر اثر عبادت خالصانه به جایی می‌رسند که به معدن اصلی عظمت و کرامت اتصال می‌یابند و در آن فانی می‌شوند. از آنجاکه بنا به فرموده قرآن، آرامش روحی و روانی انسان در پرتو ذکر الهی حاصل می‌شود، علامه می‌گوید: اگر انسان فانی در ذات حق و باقی به بقای او شود، به اوج عزت و کرامت می‌رسد و لایق عنوان «ولی الله» می‌شود (طباطبائی، بی‌تا،

باقی است و اگر روح به کمالات خودش نرسد ناقص و فاسد است و به سعادت خودش نایل نمی‌شود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۱۳۹).
 علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۷) (هرکس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد، او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند، می‌دهیم)، با ایضاح مفهومی «احیای حیات طیبه»، که توسط خداوند در آیه بیان می‌شود، می‌فرماید:

حیات طیبه‌ای که خداوند به زن و مرد نکوکردار وعده داده است، حیاتی حقیقی و جدید است که مرتبه‌ای بالا و والا از حیات عمومی و دارای آثاری مهم می‌باشد. و در جمله ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، حیات به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است. پس این جمله با صراحت لفظش، دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد، مثلاً حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می‌کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد؛ زیرا اگر مقصود این بود کافی بود که بفرماید: «ما حیات او را طیب می‌کنیم» ولی این طور نفرمود، بلکه فرمود: «ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۹۲).
 بنابراین، از نگاه علامه، اگرچه انسان در بدو تولد، فاقد همه کمالات علمی و عملی است، اما می‌تواند در اثر ایمان و عمل صالح و ارتباط با خدا و انس با او و مقربان درگاه او و اشتغال به ذکر و توجه باطنی، به سوی حضرت حق سیر

ص ۴۵-۴۶؛ رخشاد، ۱۳۸۲، ص ۱۹). هر قدر وابستگی و اعتماد به خدا بیشتر باشد آرامش روحی بیشتر است. بدین‌روی، پیامبر و اولیای خدا از چنان مقامی برخوردارند که جز خداوند سبحان، کس دیگری از آن آگاه نیست. این مقام برای انسان‌های عادی اصلاً درخور فهم نیست؛ زیرا محدود و ممکن هرگز ظرفیت نامحدود را ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۴، ص ۲۰؛ محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳-۸۱).

۳. ایمان و عمل صالح

رسیدن به کمال مستلزم داشتن «ایمان» و «عمل صالح» است. منتها در چستی کمال انسان، شهید مطهری «حیات طیبه» را کمال انسان دانسته و علامه طباطبائی حیات طیبه را مرحله‌ای از حیات تلقی نموده است و از طریق تشکیک مصداق اتم، انسان کامل را در ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و اولیای الهی بیان می‌کند.

شهید مطهری در معرفی انسان کامل اسلام، از ویژگی «ایمان» و «عمل صالح» بسیار سخن می‌گوید و از بیانات او و تأکید او بر ایمان و عمل صالح، به این اصل مهم در رسیدن به مسیر کمال پی می‌بریم؛ آن‌گونه که ایشان انسان باایمان را «انسان سالم» دانسته و انسان فاقد ایمان را انسانی که به سلامت نمی‌رسد، معرفی می‌کند. برای مثال، می‌گوید: **بِرَحْسَبِ آيَةِ قُرْآن: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ﴾** (عصر: ۳)، ایمان و عمل صالح، هر دو، رکن سعادت هستند و هر کدام بدون دیگری ناقصند؛ و در انسان کامل وجود دارند. ایمان از نظر اسلام، ارزش ذاتی است و اصالت دارد و واقعاً کمال انسان در این دنیا و بخصوص در جهان آخرت به این است که ایمان و عمل صالح داشته باشد؛ برای اینکه در اسلام، روح استقلال دارد و بعد از مرگ

کند و در پایان سیر و حرکت، حقانیت و یگانگی خداوند یگانه را با دیده باطنی مشاهده نماید؛ چنان که می فرماید:

اینجاست که علم و قدرت و حیات و ملک و تمامی صفات کمال را از آن خدا خواهد یافت و از همین راه، حقیقت اشیا - چنان که هستند - برای او آشکار و مکشوف خواهد شد، که: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف: ۵۴) (رخشاد، ۱۳۸۲، ص ۳۲۶-۳۲۷).

۴. درد خدمت به خلق

انسان کامل از نظر علامه و شهید مطهری، درد خدمت به خلق دارد و کمال او در خدمت به مخلوقات الهی نهفته است. علامه طباطبائی ذیل آیه شریفه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (یس: ۴۷) می نویسد: این آیه متضمن دعوت به انفاق بر فقرا و مساکین است. و اگر از اموال آنان تعبیر کرد به «آنچه خدا روزیشان کرده»، برای این است که اشاره کند به اینکه مالک حقیقی اموال آنان خداست که با آن اموال روزیشان داده و ایشان را بر آن اموال مسلط کرده، و همین خداست که فقرا و مساکین را آفریده و ایشان را محتاج آنان کرده تا از زیادی مئونه خود حوایج ایشان را برآورند و به ایشان انفاق کنند و احسان و خوش رفتاری نمایند. در ادامه آیه شریفه، با سرزنش کفار و بیان بهانه گیری های آنان، کفر به حق و اعراض از آن را به خاطر پیروی شهوات دانسته که این خود علت شده است برای کفار که بگویند: اگر خدا اراده کرده بود خودش طعامشان می داد. از این رو، با نوعی مغالطه بین اراده تشریعی و تکوینی گفتند: از اینکه می بینیم نداده است، معلوم می شود اراده نکرده است؛ چون اراده خدا از مرادش تخلف نمی کند. این در حالی است که مشیت و اراده خدا، که به اطعام فقرا و انفاق بر آنان

تعلق گرفته، مشیت و اراده تشریعی است، نه تکوینی، و اگر کفار تمرد کرده اند دلالتی ندارد که اراده خدا به این عمل آنان تعلق نگرفته است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ۱۳۹). بنابراین، از نظر قرآن، خدمت به ضعفا وظیفه اغنیاست و به عبارت دیگر، راه خدا از میان مخلوقات الهی می گذرد. از حب مال و جاه در راه مخلوقات به خاطر دستورات الهی گذشتن، سبب قرب الهی و کمال انسان است.

شهید مطهری درباره این درد می گوید:

معیار اصلی انسانیت آن چیزی است که از آن به «درد داشتن» و «صاحب درد بودن» تعبیر می شود. درد در عین اینکه انسان را ناراحت می کند، موجب آگاهی و بیداری برای انسان است. هر کس که صاحب درد است از دیگران بیدارتر و آگاه تر است. بی دردی مساوی است با لختی، بی حسی، بی شعوری، بی ادراکی، و احساس درد مساوی است با آگاهی و بیداری و شعور و ادراک... درد انسان، درد جدایی از حق و آرزو و اشتیاق تقرب به ذات او و حرکت به سوی او و نزدیک شدن به اوست. تا انسان به ذات حق نرسد، این دلهره و اضطراب از بین نمی رود. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸)؛ بدانید فقط و فقط دلها با یک چیز از اضطراب و دلهره و ناراحتی آرام می گیرد و آن یاد حق و انس با پروردگار است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۱۴۱-۱۴۳).

محبت و خدمت به مردم و درد مردم را داشتن، خود یک کمال است. قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۹۰).

خدا انسانها را به عدل و احسان امر می کند؛ خدا فرمان می دهد که نه تنها پا روی حقوق مردم نگذارید و به

برایش از آسایش خودش بااهمیت‌تر می‌گردد، با دیگران هم‌درد می‌شود، از شادی دیگران شاد و از اندوه آنان اندوهگین می‌گردد (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۲). چنین انسانی که به معیار انسانیت رسیده، «انسان سالم و کامل» است.

۵. اجتماعی بودن

اجتماعی بودن انسان امری مسلم بین متفکران است. منتها اینکه آیا فطرتاً اجتماعی است یا بالجبر در اجتماع زندگی می‌کند، مورد اتفاق نیست.

شهید مطهری اصلاً «من» انسان را «ما» معنا می‌کند. به اعتقاد ایشان، انسان سالم و کامل، روح او به امور جمعی تعلق دارد و «من» او «ما» است. روح ایمان مؤمنان را یکی کرده است و در پی آن، با یکدیگر همدردی و روابط سالم اجتماعی دارند. او درباره چنین انسانی می‌گوید:

انسان کامل «من» او هیچ وقت «من» نیست و همیشه «ما» است. «زهد» به معنای واقعی، همین است یعنی: آزاد زیستن نسبت به نعمت‌های دنیا و خود را نفروختن به دنیا... اگر «من» به امور فردی و محدود تعلق داشته باشد «من»، «من» می‌شود، و اگر به امور جمعی و نامحدود تعلق داشته باشد «ما» می‌شود. به عبارت دیگر، وقتی که روح به امور فردی، یعنی اموری که یا باید مال من باشد یا مال شما تعلق داشته باشد، «من» می‌شود، ولی وقتی روح به امور جمعی مثل ایمان، ایده و خدا تعلق داشته باشد، تبدیل به «ما» می‌شود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۲۹۵-۲۹۶).

از گفتار علامه طباطبائی، اصل فطری انسان «استخدام» دیگران است و زندگی اجتماعی صرفاً برای تأمین نیازهاست. به اعتقاد علامه، حیوانات با احکام قوه واهمه،

حقوق مردم تجاوز نکنید، بلکه از حقوق مشروع خود، به مردم نیکی کنید. «ایثار» یک اصل قرآنی است؛ یعنی گذشت و مقدم داشتن دیگران بر خود در آنچه مال انسان است و انسان کمال احتیاج را به آن دارد. «ایثار» یکی از باشکوه‌ترین مظاهر انسانیت است. قرآن درباره انصار، که مهاجران را بر خود مقدم داشتند، می‌فرماید: ﴿... وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر: ۹).

مهاجران را بر خویش مقدم می‌دارند و جانشان بکلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است... خدمت به خلق زمانی ارزش دارد که در مسیر سایر ارزش‌های انسانی قرار گیرد. خدمت به خلق مقدمه ایمان و قرب الهی است (همان، ج ۲۳، ص ۲۸۰-۲۸۱).

شهید مطهری ضمن اینکه پیامبر ﷺ را الگوی انسان کامل معرفی می‌کند، می‌گوید:

از نظر معیارهای اسلامی، انسان کسی است که درد خدا را داشته باشد، و چون درد خدا را دارد، درد انسان‌های دیگر را هم دارد. ببینید قرآن چگونه سخن می‌گوید. قرآن راجع به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ (کهف: ۶). پیغمبر آنچنان برای هدایت و سعادت مردم و نجات آنها از اسارت‌ها و گرفتاری‌های دنیا و آخرت، حریص است که می‌خواهد خود را هلاک کند. خطاب می‌رسد که چه خبر است؟ مثل اینکه تو می‌خواهی خودت را به خاطر مردم تلف کنی (همان، ج ۲۳، ص ۱۴۰-۱۴۱).

انسان مؤمن اسلام، آسایش و خدمت به انسان‌ها

نیز واقع شده است. و این اصل انکارناپذیر است که در تمام مراتب راه‌یابی انسان‌ها به سوی کمال وجود دارد. علامه طباطبائی نیز در شرح آیات قرآن، بر اختیار آدمی تأکید کرده و نظر خود را در این‌باره در ضمن شرح آیات قرآن بیان نموده است؛ از جمله اینکه در شرح آیه ۸۸ سوره هود می‌نویسد:

صنع الهی انسان را مختار در کار خود آفریده، به او آزادی عمل داده است، به طوری که در هنگام انجام هر عملی بتواند به طرف فعل و انجام و ترک آن متمایل شود. اگر خواست آن را انجام دهد و اگر نخواست ندهد... و احدی حق ندارد به هوای دل خود بر دیگران تحکم کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۸۸).

۷. هماهنگی در رشد استعدادها

شهید مطهری ارزش‌هایی را که انسان‌ها به سمت آنها گرایش دارند معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که اگر انسان‌ها در هریک از این ارزش‌ها افراط و تفریط کنند و هماهنگی با هم در آنها رشد نکنند، این گرایش‌های افراطی انسان را به گمراهی می‌کشاند، نه به کمال.

شهید مطهری در کتاب *انسان کامل* بیان می‌کند که کمال انسان در تعادل و توازن اوست؛ یعنی انسان با داشتن استعدادهای گوناگون، آن وقت انسان کامل است که فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد که علما می‌گویند: اساساً حقیقت عدل به توازن و هماهنگی برمی‌گردد (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۱۱۲). ارزش‌های گوناگونی در بشر وجود دارد: عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و انواع دیگر ارزش‌ها.

اعمال و رفتارهای ارادی خود را انجام می‌دهند، اما چون انسان از قوه عقل برخوردار است، از احکام عقل عملی نیز سود می‌برد، و بر اثر حکم عقل و با توجه به اصل فطری «استخدام»، اجتماع را اعتبار کرده است و آن را برای کمال آدمی ضروری می‌داند (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۴۱-۶۲).

۶. آزادی و اختیار و مسئولیت‌پذیری

«آزادی» یکی از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی است و به تعبیر دیگر، جزو معنویات انسان است. شهید مطهری معتقد به آزادی نسبی انسان و اختیار و مسئولیت‌پذیری اوست. وی می‌گوید: آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است. انسان‌های آزاد کسانی هستند که با موانعی که جلوی رشد و تکاملشان است، مبارزه می‌کنند و تن به وجود مانع نمی‌دهند. انسان موجودی مرکب و دارای قوا و غرایز گوناگونی، مانند شهوت، غضب، حرص و طمع، جاه‌طلبی و افزون‌طلبی است. در مقابل عقل، او فطرت و وجدان اخلاقی هم دارد. انسان نه‌تنها از نظر اجتماعی آزادمرد است و زیر بار ذلت نمی‌رود، بلکه وجدان و عقل خود را هم آزاد نگه داشته است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۴۳۵-۴۴۰).

شهید مطهری آزادی را برای انسان کمال می‌داند، اما کمال وسیله‌ای نه هدفی (همان، ص ۳۱۷). به نظر او، هدف انسان این نیست که آزاد باشد، بلکه باید آزاد باشد تا به کمالات خود برسد. با آزادی، ممکن است انسان به عالی‌ترین مقامات برسد، ممکن است به پایین‌ترین درجه سقوط کند. انسان آزاد با اختیار خویش، می‌تواند انتخاب‌های درستی داشته باشد و راه ترقی را طی کند و به کمال برسد.

یکی از پیش‌فرض‌های مهم اخلاق در قرآن، «اختیار و آزادی عمل فاعل» است که مطمح‌نظر علامه طباطبائی

فرمود: «پیغمبر بابتی از علم به روی من باز کرد که از آن باب، هزار باب دیگر باز شد.» ما نمی‌توانیم تفسیر کنیم که این، چگونه بوده است؛ همان‌گونه که وحی را نمی‌توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه خدا می‌گیرد (همان، ج ۴، ص ۷۲۹).

این ویژگی در امام است. «امامت» یعنی: انسانی در حدی قرار گیرد که - به اصطلاح - یک انسان کامل باشد. این انسان کامل به تمام وجودش، می‌تواند پیشوای دیگران باشد. این مقامی است که وقتی حضرت ابراهیم برای ذریه‌اش درخواست کرد، جواب شنید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. در اینجا، مسئله امامت «عهد خدا» نامیده شده است. به همین علت است که شیعه می‌گوید: امامتی که ما می‌گوییم - امامت غیر از حکومت است - با خداست و قرآن هم می‌فرماید: «عهدی»، یعنی: عهد من است، نه عهد مردم. امامت عهد خداست و عهد خدا به ستمگران نمی‌رسد (همان، ج ۴، ص ۸۰۴). این قدم اوج انسانیت انسان است. انسانی به این مقام می‌رسد که بتواند غایت آفرینش را به دست آورد و به آن نایل شود.

حقیقت این است که روح مذهب تشیع، که آن را از سایر مذاهب اسلامی ممتاز می‌کند و بینش اسلامی خاص به پیروان خود می‌دهد، دید خاص این مذهب درباره «انسان» است. از یک‌سو، استعدادهای انسان را بسی شگرف می‌داند و جهان انسان را هیچ‌گاه از وجود «انسان کامل»، که همه استعدادهای انسانی در او به فعلیت رسیده باشد، خالی نمی‌داند؛ و از سوی دیگر، طبق بینش این مذهب، عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام، جز با عنایت معنوی و قافله‌سالاری انسان کامل، که ولی و حجت خداست، میسر نیست (همان، ج ۲۳، ص ۳۰۷). از نگاه علامه، اگرچه اوصاف اخلاقی متعدد است، اما

حال کدام انسان، «انسان کامل» است؟ او که فقط عابد محض است؟ او که فقط آزاده محض است؟ او که فقط عاشق محض است؟ او که فقط عاقل محض است؟ نه، هیچ کدام انسان کامل نیست. انسان کامل انسانی است که «همه این ارزش‌ها» در حد اعلا و هماهنگ با یکدیگر در او رشد کرده باشد. حضرت علی علیه السلام چنین انسانی است (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۹).

مقصود از «هماهنگی» در اینجا، آن است که در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می‌کند، رشدش رشد هماهنگ باشد. انسان کامل انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کند و هیچ کدام بی‌رشد نماند و رشد هر کدام از این ارزش‌ها به حد اعلا برسد. انسانی که قرآن از او به «امام» تعبیر می‌کند. حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از آنکه از امتحان‌های گوناگون و بزر الهی بیرون آمد و همه را به انتها رسانید و در همه آنها موفق شد، به مقام «امامت» رسید (همان، ص ۱۱۲).

عرفا می‌گویند: سیر انسان کامل در چهار سفر رخ می‌دهد: سفر انسان از خود به خدا، همراه خدا در خدا (یعنی: شناخت خدا)، همراه خدا - نه به تنهایی - به سوی خلق خدا، و همراه خدا در میان خلق خدا برای نجات خلق خدا (همان، ص ۱۵۰).

از نظر عرفا، در هر دوره‌ای یک انسان کامل، که حامل معنویت کلی انسانیت است، وجود دارد. هیچ عصر و زمانی از یک ولی کامل - که آنها گاهی از او به «قطب» تعبیر می‌کنند - خالی نیست (همان، ج ۴، ص ۷۲۰).

چنین انسانی بعد از پیامبر هم وجود دارد، با این تفاوت که آنچه پیغمبر در این‌گونه مسائل می‌گوید، مستند به وحی مستقیم است و آنچه ائمه اطهار علیهم السلام می‌گویند مستند به پیغمبر است؛ نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد، بلکه به شکلی که می‌گوییم حضرت علی علیه السلام

صعود کنیم از کمیت کاسته می‌شود، ولی کیفیت بالا می‌رود؛ یعنی انسان‌های زیادی استعدادهای خود را هماهنگ پرورش می‌دهند، ولی نمی‌توانند به خودسازی برسند. برای رسیدن به این درجه، باید ضمن خدمت به خلق، و ایمان داشتن و انجام عمل صالح، از قدرت روحی بالایی نیز برخوردار بود.

اما با وجود اشتراک این دو اندیشمند در شرایط حیات طیبیه، روش استدلال و نگاه به انسان کامل، مصداق انسان کامل، همچنین امکان شناخت انسان کامل، با دیدگاه‌های متفاوتی مواجهیم که در جدول ذیل بیان شده است:

علامه طباطبائی	شهید مطهری	
شرایط کمال	ایمان و عمل صالح، خودسازی، اراده و اختیار، هماهنگی در رشد استعدادها	ایمان و عمل صالح، خودسازی، اراده و اختیار، هماهنگی در رشد استعدادها
نوع نگاه به انسان کامل	عقلانی - فلسفی	عرفانی - معنوی
مصداق انسان کامل	انسان دارای حیات طیبیه	بنا توجه به تشکیکی بودن مراحل کمال، امام و نبی مصداق آن هستند.
امکان شناخت	هرکس ایمان و عمل صالح داشته باشد انسان کامل است.	شناخت کامل ممکن نیست؛ زیرا اوج کمال مربوط به نبی و امام است و دیگر انسان‌ها دارای مراحل از مراتب کمال هستند.

منشأ آنها قوای سه‌گانه‌ای است که محرک نفس انسانی برای کسب علوم عملی است. این قوای سه‌گانه عبارتند از: «قوة شهویه» که به جلب منفعت می‌پردازد؛ مانند خوردن و آشامیدن که حد وسط و فضیلت این قوه «عفت» نام دارد.

«قوة غضبیه» که به دفع ضرر می‌پردازد؛ مانند دفاع از جان و مال و آبرو و فضیلت آن «شجاعت» نام دارد.

«قوة ناطقه» که به تصور و تصدیق می‌پردازد و فضیلت آن «حکمت» نام دارد.

از نظر علامه، اوصاف اخلاقی زمانی در وجود انسان نهادینه می‌شود که این قوای سه‌گانه تعدیل گردند؛ یعنی نه به سمت افراط کشیده شوند و نه به سمت تفریط. بنابراین، از اجتماع ملکات سه‌گانه، فضیلت «عدالت» حاصل می‌گردد (طباطبائی، بی‌تا، ص ۱۱۰).

تطبیق نهایی نظر علامه طباطبائی و شهید مطهری

بررسی تطبیقی این دو نظر حاکی از اشتراکات و نکات افتراقی این دو اندیشمند است. در نقطه اشتراک می‌توان گفت: انسان دارای دو بعد «ملکی» و «ملکوتی» است. این ابعاد برای رسیدن به کمال، باید به طور هماهنگ رشد کنند. کمال انسانی اکتسابی است و جز با اراده همراه با مبارزه با موانع و حرکت عملی برای فعلیت بخشیدن به همه استعدادها و توانمندی‌های فطری‌اش به دست نمی‌آید. از آنجاکه انسان موجودی اجتماعی است، اراده‌اش در اجتماع ظهور می‌یابد. این ظهور در پرتو ایمان و عمل صالح، تجلی می‌یابد و کسی اهل اعمال صالح است که از قدرت روحی بالایی برخوردار باشد. چنین انسانی موفق به کسب خودسازی شده، می‌تواند بر هوای نفس خویش غلبه کند. برای بهتر بیان کردن نگرش شهید مطهری به انسان کامل، به ترسیم هرم اکتفای می‌کنیم. لازم به ذکر است که هر قدر از قاعده هرم به رأس آن

—، بی تا، **نهاية الحكمه**، قم، دارالتبلیغ اسلامی.

غفاری، محمد بن حمزه، ۱۴۱۶ق، **مصباح الانس**، به کوشش محمد خواجوی، تهران، مولی.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، **بصائر التسمییز فی لطائف الکتاب العزیز**، به کوشش محمدعلی النجار، بیروت، المكتبة العلمیه.

فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۵ق، **تفسیر الصافی**، تهران، الصدر.

قیصری، محمد داود، ۱۳۷۵، **شرح فصول الحکم**، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، **الکافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمد باقر، ۱۳۷۹ق، **بحار الانوار**، تهران، المكتبة الاسلامیه.

محسنی (حکمت)، محمد آصف، ۱۳۹۳، «کرامت اکتسابی انسان از دیدگاه علامه طباطبائی»، **معرفت کلامی**، ش ۱۲، ص ۸۱-۱۰۳.

مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵، **دائرة المعارف قرآن کریم**، قم، بوستان کتاب.

مصطفوی، حسن، ۱۳۷۴، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، **انسان کامل**، قم، دفتر نشر اسلامی.

—، ۱۳۷۲، **اسلام و مقتضیات زمان**، تهران، صدرا.

—، ۱۳۸۷، **مجموعه آثار**، تهران، صدرا.

—، ۱۳۸۹، **مجموعه آثار**، چ نهم، تهران، صدرا.

موسوی مقدم، سید رحمت الله و امیرعباس علیزمانی، ۱۳۹۰، «ساحت های وجودی انسان از دیدگاه علامه طباطبائی»، **اندیشه نوین دینی**، ش ۲۷، ص ۷۸-۵۳.

نصری، عبدالله، ۱۳۷۶، **سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب**، چ چهارم، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

منابع

آزادیان، مصطفی، ۱۳۸۵، **آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۰۸ق، **لسان العرب**، به کوشش علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بحرانی، سید هاشم، بی تا، **تفسیر البرهان**، چ سوم، قم، اسماعیلیان.

بوذری نژاد، یحیی، ۱۳۹۱، «منشأ حیات اجتماعی از نظر علامه طباطبائی»، **نظریه های اجتماعی متفکران مسلمان**، سال دوم، ش ۲، ص ۴۱-۶۲.

جعفری، محمد تقی، ۱۳۶۲، **شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی**، تهران، امیرکبیر.

—، ۱۳۶۵، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

حاجی صادقی، عبدالله، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، «انسان کامل در اندیشه مطهر» (بخش اول)، **قیاسات**، سال نهم، ش ۳۰ و ۳۱، ص ۱۶۳-۱۸۷.

حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، ۱۴۰۹ق، **تأویل الآیات الظاهرة**، قم، جامعه مدرسین.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، **مفردات الفاظ قرآن**، به کوشش عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم.

رخشاد، محمد حسین، ۱۳۸۲، **در محضر علامه طباطبائی**، قم، سماء قلم.

رضایی اصفهانی، محمد علی، ۱۳۸۵، **پرسش ها و پاسخ های قرآنی**، قم، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن.

—، ۱۳۸۷، **تفسیر قرآن مهر**، قم، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن.

صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، **الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه**، تصحیح سید محمد خامنه ای و غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، **تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

—، ۱۳۸۴، **زن در قرآن**، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبائی.

—، ۱۳۸۶، **الولایة**، ترجمه صادق حسن زاده، چ دهم، قم، مطبوعات دینی.

—، ۱۳۹۳ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چ سوم، قم، اسماعیلیان.